

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## جواب سوم از اشكال

نسبت به مطلب روز گذشته که عرض کردیم برخی از بزرگان فرموده‌اند: عقل می‌گوید باید بر هر عملی از اعمال خداوند تبارک و تعالی فایده‌ای مترتب شود، و اگر بدون ترتب فایده باشد، لغو است و صدور فعل لغو از حکیم محال است؛ و بر اساس این کبرای کلی اشکال کردند که عقل حکم به استحقاق عقاب ندارد؛ برای اینکه فائده‌ای بر عقاب در آخرت مترتب نمی‌شود؛ و فرمودند: باید برای عقاب و ثبوت عقاب، فقط از راه ادله نقلی وارد شویم.

در بحث گذشته، دو جواب برای این مطلب عرض کردیم؛ جواب مهمتری که به ذهن می‌رسد، این است که می‌توانیم بگوئیم بدون تردید، افعالی که ابتداءً از خداوند می‌خواهد صادر شود، باید فائده‌ای بر آن مترتب شود؛ اما در ما نحن فیه، مسئله عنوان استحقاق و عنوان حق است. آیا در موردی که بخواهیم بگوئیم خداوند حق عقاب دارد، عقل می‌گوید باید بر این حق و بر متعلق آن فائده‌ای مترتب شود؟ خیر؛ عقل می‌گوید به ملاکاتی که وجود دارد اگر خداوند چنین حقی پیدا کرد، عیب، در صورت مخالفت، استحقاق عقاب پیدا می‌کند و خداوند چنین حقی دارد. در میان عرف و عقلاء نیز این مطلب ثابت است.

بنابراین، در ما نحن فیه، اگر عیبی با تکالیف مولا مخالفت کرد، مولا چنین حقی (حق استحقاق عقاب) دارد، و اگر مولا بخواهد در قیامت از این حقش استفاده کند، درست است؛ هرچند فائده‌ای بر آن مترتب نیست. خداوند حق دارد شخص مخالف را عقاب کند، به مقتضای این که آن عیب با مولویت خداوند مخالفت کرده است؛ عقل این مقدار را درک می‌کند و همین مقدار در باب استحقاق عقاب کافی است؛ به انضمام این نکته که عقل نمی‌گوید خداوند حتماً عاصی را عقاب می‌کند، بلکه عقل می‌گوید شخص عاصی استحقاق عقاب دارد و مولا هم حق عقاب پیدا می‌کند، اما این که از حقش استفاده می‌کند یا آن که عیب را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد، مطلبی دیگری است.

## آیا منجزیت از آثار قطع است؟

این مطلب را برای این عرض کردیم که اگر کسی بگوید اساساً عقل استحقاق عقاب را درک نمی‌کند، حرف درستی نیست و عقل، در فرض معصیت و مخالفت، استحقاق عقاب را درک می‌کند؛ لکن بحث در این است آیا این استحقاق عقاب، عنوان منجزیت دارد و از آثار قطع است یا نه؟ بحث در این است که آیا حرف مشهور مبني بر آن که اثر دوم قطع حجیت (یعنی منجزیت و معذرت) است، حرف درستی است یا نه؟ آیا ما دو چیز در اینجا به عنوان اثر قطع داریم؛ یکی وجوب متابعت قطع

و دیگری منجزیت (یعنی در صورت موافقت با قطع ثواب و در صورت مخالفت، عقاب دارد)؛ از ظاهر عبارت مرحوم آخوند در کفایه استفاده می‌شود که این دو عنوان، دو اثر مستقل هستند، و هیچ کدام ربطی به دیگری ندارند؛ اما برخی دیگر از بزرگان مثل مرحوم آقای خویی قدس سره در مصباح الاصول تصریح فرموده‌اند که منجزیت چیزی غیر از لزوم متابعت نیست. اساس مطلب ایشان ریشه در کلام مرحوم اصفهانی دارد و گفتیم که مرحوم اصفهانی می‌فرماید: وجوب متابعت قطع چیزی غیر از مسئله استحقاق عقاب در صورت مخالفت نیست.

## انظار مختلف در مسأله

قبل از تحقیق مطلب، باید انظار مختلف را در مسأله عرض کنیم.

- 1) برخی از بزرگان همانند مرحوم آخوند پذیرفته‌اند که اینها دو اثر مستقل هستند؛ مثل والد معظم ما که در کتاب سیری کامل در اصول فقه این مطلب را اختیار فرموده‌اند.
- 2) برخی دیگر مثل مرحوم آقای خویی قائلند که اینها یک اثر هستند و دو اثر نداریم.
- 3) برخی گفتند اینها دو تا اثر هستند اما یکی مترتب بر دیگری است. و از بعضی کلمات آنها استفاده می‌شود که چون عقل حکم به استحقاق عقاب می‌کند، پس متابعت واجب است؛ یعنی وجوب متابعت اثری است که مترتب می‌شود بر مسئله استحقاق عقاب.
- 4) از کلمات عده‌ای دیگر عکس نظر قبلی فهمیده می‌شود؛ می‌گویند: چون عقل حکم به وجوب متابعت دارد، پس استحقاق عقاب بر آن مترتب می‌شود. تقسیمات فوق مستقلاً در یکجا بیان نشده است و از لابلای کلامات اصحاب به آن می‌توان رسید.

## معنای وجوب متابعت قطع

ابتدا باید روشن کنیم که معنای وجوب متابعت قطع چیست؟ مرحوم شیخ در رسائل فرموده است: «لا اشکال فی وجوب متابعة القطع»، مرحوم آخوند هم فرموده‌اند: «لا شبهه فی وجوب متابعة القطع عقلاً»، مرحوم آخوند با اضافه کردن کلمه «عقلاً» می‌خواهند بفرمایند وجوب متابعت یک حکم شرعی نیست، و بلکه عقل حکم به لزوم متابعت و لزوم اطاعت دارد. ما وقتی ملاحظه می‌کنیم، قطع، صفت من اوصاف النفس است؛ گاه در ذهنتان نسبت به مطلبی، هیچ تردیدی ندارید و اصلاً در آن احتمال خلاف نمی‌دهید، این یک حالت نوری و نفسانی است که از آن تعبیر به قطع می‌کنیم.

آیا این مطلبی که مرحوم شیخ و آخوند فرموده‌اند که متابعت قطع واجب است، یعنی بما أنه صفت من اوصاف النفس است؛ در این صورت، چه بخواهیم و چه نخواهیم در نفس انسان حاصل شده است؛ لذا، تردیدی نیست که مراد از قطع، یعنی متعلق القطع، خود مرحوم شیخ نیز در چند سطر بعد این تعبیر را می‌کند؛ مرحوم نائینی نیز در کتاب فوائد الاصول تصریح دارد که متابعة القطع أي متابعة المقطوع به، یعنی متعلق قطع. وقتی می‌گوئیم متابعت قطع واجب است، یعنی به مقطوع به باید عمل شود. مثلاً اگر به وجوب نماز جمعه قطع پیدا کردید، باید به مقتضای آن عمل کنید و یا اگر به حرمت خمر قطع پیدا کردید، متعلق قطع حرمة الخمر است که باید از آن متابعت کنید. پس، مراد از متابعت قطع، متابعت مقطوع به است.

همین جا نتیجه می‌گیریم که این اثر قطع نشد؛ می‌گوئیم قطع پیدا کردید به وجوب نماز جمعه، بر طبق این وجوب و بر طبق این تکلیف عمل می‌کنید؛ عمل و موافقت شما، موافقت با حکم و تکلیف است و نه قطع؛ و اگر بگوئیم که این عمل متابعت قطع است، یک تعبیر مسامحی است. فرض کنید اگر در زمان پیامبر (ص) حضور داشتید و پیامبر به شما می‌فرمود «الصلاة واجبة» و شما نیز عمل خارجی‌تان را مطابق دستور پیامبر انجام می‌دادید، همانجا می‌گوئیم که حکم العقل شما را به اطاعت دستور پیامبر وادار کرده است؛ و غیر از این، از نظر عقلی چیز دیگری نداریم؛ آن تعبیری هم که در کلام مرحوم اصفهانی بود

که فرمودند اصلاً عقل در خصوص باب قطع یک حکم جدا و نظر مستقل ندارد، همین است.

عقل می‌گوید اطاعت مولا واجب است، هنگامی که پیامبر به شما حکمی را می‌گوید، دیگر بحث قطع مطرح نیست؛ چرا که در آنجا به واقع رسیده‌اید، هنگامی که واقع روشن شد، عقل می‌گوید اطاعت مولا واجب است و باید آن عمل را انجام دهید. قطع فقط یک طریق است که شخص را به واقع برساند، اما وقتی که به واقع رسید، خودش وجوب متابعه ندارد، آنجا از باب اینکه واقع در اختیار مکلف قرار گرفته، عقل حکم به لزوم اطاعت می‌کند. این که شخص به وجوب نماز قطع پیدا کند، درست مثل این است که در محضر پیامبر و از لسان مبارک ایشان شنیده باشد که نماز واجب است. همانگونه که در آنجا می‌گوئیم عقل می‌گوید اطاعت مولا واجب است، اینجا هم باید بگوئیم اطاعت این تکلیف مولا واجب است؛ و غیر از این حکم عقل به لزوم اطاعت مولا، حکم دیگری که بگوید متابعت قطع واجب است، نداریم.

با رجوع به وجدان نیز این مطلب روشن می‌شود؛ همانگونه که از کلمات مرحوم شهید صدر استفاده می‌شود در مباحث قطع مجال زیادی برای اقامه برهان وجود ندارد و بیشتر ارجاع به وجدان لازم دارد. پس، نتیجه بحث این است که در باب قطع، چیزی به نام وجوب متابعة القطع، به عنوان اینکه یک اثر از آثار قطع باشد، نداریم؛ هم شیخ انصاری و هم مرحوم نائینی می‌فرمایند: وجوب متابعت القطع یعنی وجوب متابعة المقطوع به. عقل می‌گوید باید مولا را اطاعت کرد و غیر از لزوم اطاعت مولا حکم دیگری نیست. بعد از روشن شدن این مطلب، به عقل می‌گوئیم اگر زید اطاعت مولا را نکرد، چه می‌شود؟ می‌گوید استحقاق عقاب دارد.

در نتیجه به نظر ما اصلاً استحقاق عقاب که همان معنای منجزیت است، از آثار قطع نیست؛ وجوب متابعه هم از آثار قطع نیست. پس، قضیه این است که قطع بیشتر از یک اثر ندارد؛ قطع، فقط طریق تام به واقع است، و اثبات کردیم که طریقتش هم ذاتی است و در حقیقتش وجود دارد. در مورد قطع نمی‌توان گفت که: «القطع شيءٌ اثره الطریقیة». ما در اوائل بحث قطع گفتیم بعضی‌ها می‌گویند تعبیر به این که «القطع معذّر» تعبیر دقیقی نیست؛ می‌گویند قطع معذّر نیست، اینکه واقع به دست مکلف نرسیده عذر است؛ اگر قطع پیدا کنید که در زمان غیبت نماز جمعه واجب نیست، و فرض کنید که در واقع واجب باشد، اینجا عدم وصول به واقع عذر است و نمی‌گوئیم که این شخص چون قطع پیدا کرده، معذور است. حالا عرض ما این است که در همان طرف منجزیت نیز باید این حرف را بزنیم و بگوئیم که منجزیت صفت خود قطع نیست، بلکه صفت کشف واقع است؛ هنگامی که واقع به دست مکلف برسد بر ذمه‌اش می‌آید و تنها اثری که قطع دارد، این است که طریق برای کشف واقع است؛ بعد از آن که واقع کشف شد، عقل حکم به لزوم اطاعت می‌کند؛ یعنی منجزیت و معذرت به لزوم اطاعت عقلی برمی‌گردد.

## نتیجه بحث

با توجه به این تحقیقی که ما ارائه دادیم و با این مقدمات، به این نتیجه رسیدیم که قطع فقط یک اثر به نام طریقت دارد؛ و پذیرفته نیست که گفته شود اثر دوم قطع حجیت (معذرت و منجزیت) است. آنچه که برای ما ملاک است، وصول و عدم وصول إلی الواقع است. و مخصوصاً این فرمایش مرحوم محقق اصفهانی - هرچند که ایشان مسئله را در قضایای مشهوره برده‌اند که ما مخالفت کردیم - به کمک ما می‌آید که عقل برای موضوع قطع یک حکم جدایی ندارد، عقل فقط یک چیز را می‌فهمد و آن لزوم اطاعت مولا است. اگر مقصود از منجزیت و معذرت، همین لزوم اطاعت التکلیف است، اینکه اثر خود تکلیف است و نه اثر طریق تکلیف؛ منجزیت و معذرت را نمی‌توانیم اثر برای طریق قرار دهیم.

اگر بگوئید حجیت از لوازم ذاتی قطع است، لوازم ذاتی نباید قابل انفکاک باشد؛ اینهمه که در روز و شب قطع پیدا می‌کنیم، چرا وقتی به شرع می‌رسیم، مسئله منجزیت و معذرت را مطرح می‌کنیم و در بقیه موارد چنین چیزی را مطرح نمی‌کنیم؛ برای این است که در باب شرع، حکم عقل به لزوم اطاعت مولا وجود دارد؛ از آنجا که بیائیم بیرون، عقل چنین حکمی ندارد. اگر می‌گوئیم

حجیت قطع ذاتی است، پس، اینهمه که قطع پیدا می‌کنیم، چطور حجیت و منجزیت و معذریّت ندارد؟. پس، منجزیت و معذریّت از آثار قطع نیست. بعد از این مقدمات، باید ببینیم بر اساس این مبنایی که ما اختیار کردیم، آیا جعل حجیت برای قطع امکان دارد یا نه؟ آیا سلب حجیت از قطع ممکن است یا نه؟ که إن شاء الله فردا عرض می‌کنیم.